



محبت برادرانه همچنان برقرار باشد<sup>2</sup>. از میهمان‌نوازی نسبت به غریبان غافل مباشید، چرا که با این کار، بعضی نادانسته از فرشتگان پذیرایی کردند<sup>3</sup>. آنان را که در زندانند به یاد داشته باشید، چنانکه گویی خود نیز با ایشان در بندید؛ همچنین به یاد کسانی باشید که آزار می‌بینند، چنانکه گویی خود نیز جسماً رنج می‌کشید.

من در زمان کودکی وقتی مهمان داشتیم همیشه خوشحال بودم. من همراه با برادرانم به اینگونه گنجکاو بودیم که می‌خواستیم با چشمانمان میهمانان را بخوریم. یکی از میهمانان ویژه ما میسیونر بود. راست بگویم، این میسیونر اولین برخورد شخصی من با یک میسیونر واقعی بود. او چهره‌ای چشمگیر داشت. حداقل ۲ متر بلند بود. لباس‌های سیاه و کلاهی که خیلی پهن بود داشت. همه آن شکل ظاهری تابش این مرد را افزوده می‌کرد. از آنجا که تعمیرگاه مشینش ۵۰۰ متر از خانه ما فاصله داشت، او اغلب ماشین خود را در گاراژ می‌گذارد و در حالی که ماشینش در حال تعمیر بود ساعت‌ها با ما می‌ماند. او اغلب با آرامش در صندلی خود می‌نشست و چیزی نمی‌گفت. اما گاهی اوقات در مورد تجربیات خود در اردوگاه کار اجباری در هند صحبت می‌کرد. همه این

موارد بسیار جالبتر از سینما بود و من هر کلمه‌ای از او را با احساس گرسنگی می‌خوردم. خیلی دیرتر و هنگامی که این میسیونر بسیار پیر و بیمار بود، من شنیدم که او از کلیسا به کلیسا بدون اطلاع سفر کرده بود. او به دنبال یک تخت خواب برای شب بود. از طرف دیگر، او می‌خواست موعظه‌ای کند. همسر یک کشیش گزارش داد که یک شب او در پیش خانیش ایستاده بود، کاملاً خیس شد چون باران آمد. آب از کلاه پهن او جاری شد و... بدون سلام او فقط گفت: "من باید فردا اینجا موعظه کنم!" مطمئناً این دیدارهای غافلگیرانه همیشه در زمان مناسبی نبود و میزبانان همیشه از آن میهمانان عجیب خوشحال نبودند. اما آنها به هر حال او را دعوت کردند! ...سوال این است: چرا؟ دلیل در خانواده ام بسیار آسان بود. همه ما این میسیونر را به لباس سیاه خیلی خوب می‌شناختیم. و بدون شک او را به خانه خود دعوت می‌کردیم. اما وقتی او مانند یک چهره تاریک و خیس شده، در مقابل درب ایستاد و حتی می‌خواست موعظه کند، سخت تر می‌شود! اما حتی در آنجا میهماندار می‌توانستند مشخص کنند چه کسی میسیونر بوده است و اغلب اوقات او را اجازه ورود می‌دادند. حتی به او اجازه داده اند موعظه خود را برآورده سازند. و دلیل این بود که می‌دانستند که میسیونر به خانواده شان مُتعلق بوده است. منظور چیست؟ با مثل در خانه من یک شجره‌نامه خانواده وجود دارد و در بالای آن عکس جد و اجداد من... قرار داده شده است بنابراین ما از این دو نفر آمده ایم. و این شجره‌نامه خانواده، نشان داد که چه کسانی عضو این خانواده هستند. همه ما از دو نفر سرچشمه می‌گیریم. اما میسیونر با لباس سیاه عضو خانواده نبود. زیرا او در شجره‌نامه من نبود. با این حال او به عنوان یکی از اعضای خانواده پذیرفته شد. همچنین، به این شجره‌نامه خانواده نیز تعلق دارد. با او مانند یکی از اعضای خانواده رفتار کردیم. دلیل آن همین است که میسیونر متعلق به خانواده بود! و ما همچنین او را به عنوان یکی از ما پذیر کردیم. اما این شجره‌نامه خانواده در مورد آن سخت می‌کنم با عیسی آغاز می‌شود. از طریق عیسی، مسیحیان ما داستانی را در سراسر جهان به اشتراک می‌گذاریم. ما از طریق عیسی تعمید یافتیم و همه ما در بدن مسیح درگیر هستیم. ما با مسیح دفن می‌شویم و با او قیام خواهیم کرد. بنابراین ما یک خانواده از طریق عیسی هستیم. شما اصلاً نمی‌توانید نزدیکتر باشید. دقیقاً همانطور که خصوصیات ویژه ای از پدر بزرگ و مادر بزرگم به ارث بردم، همچنین خصوصیات ویژه ای را از جانب خداوند مان عیسی مسیح به ارث بردم. هویت خود را از او می‌گیرم. حتی اگر عیسی مدتها قبل زندگی کرده باشد و به خانواده بیولوژیکی من تعلق نداشته باشد، هنوز هم چنین است. من نیز از طریق عیسی مسیح به کلیه مسیحیان جهان وصل می‌شوم. همه خواسته‌های مختلفی دارند: برخی از آنها از چین، برخی دیگر از ایران، برخی دیگر از آمریکا یا آلمان و بسیاری از کشورهای دیگر و... با این وجود از طریق عیسی مسیح ما یک خانواده هستیم و در کنار هم هستیم. این نامه به عبری‌ها، به ما یادآوری می‌کند که ما مسیحیان یکی هستیم. در آن زمان، او مجبور بود این کار را انجام دهد، به ویژه به دلیل آزار و اذیت مسیحیان. کلیسا به خاطر همین پاره شده بود. بسیاری در زندان بودند و تعداد بیشتری از آنها مردند. در این شرایط، آنها باید بسیار مراقب باشند که اجازه ندهند دشمنان داخل خانه‌ای شوند که می‌توانند به آنها خیانت کنند. و به همین دلیل است که بی‌اعتمادی گسترش می‌یابد. از آنجا که آنها نمی‌توانستند به همه اجازه ورود دادند. و مطمئناً بعضی اوقات مسیحیان برکنار می‌شوند، زیرا آنها نمی‌دانستند آیا آنها واقعی هستند یا نه. چنین احساسی برای کلیسای مسیحی گذشته است. به همین دلیل نامه به عبری‌ها هشدار می‌دهد: "در عشق برادرانه محکم باشید!" اجازه ندهید دنیا شما را از هم جدا کند. این سخنان امروز برای ما چقدر اخیراً است. بسیاری از اعضای کلیسای ما از ایران و یا حتی کشورهای کاملاً متفاوت هستند. هر کدام داستان، زبان و فرهنگ خاص خود را دارند. در چنین شرایطی، نگاه کردن به آنچه چشم می‌تواند ببیند بسیار انسانی است. این کار رفتار انسانی است که به جستجوی کسانی که شبیه خودش هستند. جایی که احساس خوبی دارید... در جامعه‌ی ما نیز اینگونه است که علایق زیادی در خارج از کلیسا اتفاق می‌افتد. افراد در نقاط ملاقات و محافل اجتماعی ملاقات می‌کنند. کلیسا به ندرت چنین محل ملاقات نیست. همه این چیزها هویت را شکل می‌دهند، به طوری

که ما ریشه های واقعی خود را به سرعت در مسیح فراموش می کنیم و فقط مواردی را دنبال می کنیم که برای ما جالب باشند. و وقتی افراد متنوع زیادی در یک کلیسا وجود داشته باشد و حتی علایق مختلفی نیز در بین آنها وجود داشته باشد، می تواند به سرعت اتفاق بیفتد که کلیسا بیشتر و بیشتر از سرچشمه که مسیح است به لبه حرکت کنند، جایی که هرکدام دارای منافع خود هستند. ما در حال دور شدن از مسیح، که مرکز است، هستیم. و با انجام این کار، ما از اعضای کلیسای دیگر هم دور می شویم. تا اینکه روزی فرا رسد که از خود بپرسیم: "پس چرا من هنوز عضو جامعه کلیسا هستم؟" قبل از اینکه باید این سؤال را از خود بپرسیم، باید از قبل این سؤال را از خود بپرسیم:

"به هر حال در کلیسا چه کار می کنیم؟ و چرا من در کلیسا هستم؟" خوب، این سؤال آسان نیست که پاسخ دهیم زیرا نمی توانیم همه آنها را فوراً ببینیم. حداقل با چشمان خود نمی توانیم این کار را انجام دهیم. شاید بتوانیم فقط با گفتن این داستان شروع کنیم که نامه عبرانیان نیز نقل می کرد. وقتی به او می گوید یادآوری می کند: "... بعضی از آنها بدون اطلاع آنها به فرشتگان پناه آورده اند." این داستان، همانطور که در نامه ای به عبری مشهور است، (پیدایش 18) که ابراهیم با سه مهمان ناشناس از خواب نیمه روز خود بیدار می شود. ابراهیم به راحتی آنها را دعوت می کرد و به آنها غذا می داد. این کار عادت در آن زمان بود. همه مردم این کار را می کردند. آنچه ابراهیم نمی دانست این بود که خود خدای مهمان با دو فرشته بود. همه آنها فقط بعداً برای او آشکار می شود. وقتی می بینید، در کلیسای ما نیز همین گونه است، ما هر یکشنبه در اینجا هستیم - ما مردم عادی هستیم. ما از اقوام مختلف هستیم. همه ما یک بدن هستیم و از خون عیسی می نوشیم. اما همه آنها فقط چیزی است که نمی توانیم ببینیم. در حقیقت، مسیح خود را در پشت این چیزها پنهان می کند. و همچنین از نظر ما پنهان است همه فرشتگانی که در بهشت هستند و از ما خوشحال هستند در آنجا هستند. خوشحال هستند، از آنجا که ما هستیم! خوشحالند که به گناه خود اعتراف کنیم! و خوشحال هستند که می توانیم در مسیح زندگی کنیم. و همین مسیح با همه فرشتگان در بهشت تنها با ما نیست. او همچنین در سراسر جهان است، جایی که چنین مراسم نیز جشن گرفته می شود. و به ویژه در آنجا است که مردم نمی توانند چنین مراسم را جشن بگیرند. جایی که مردم در زندانها بنشینند یا نیازهای دیگری دارند و نمی توانند به عبادت برسند. عیسی دستان ما را در دست بگیرد و همه ما را به هم وصل می کند!

وقتی نشسته بودم روی پای میسیونر که لباس سیاه پوشیده بود و به هر کلمه گوش می دادم، تصویری نداشتم که خودم میسیونر شوم. من حتی تصور کمتری هم داشتم که یک روز در همان کلیسا ای که این مرد با رنگ سیاه پایه گذاری کرده است کار کنم. اما اینگونه بود. شما همیشه نمی دانید چه کسی دعوت می کنید. و مهمتر از همه دلیل آن را درک نکنید. اما خدا آن رویداد را درک می کند آمین